

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

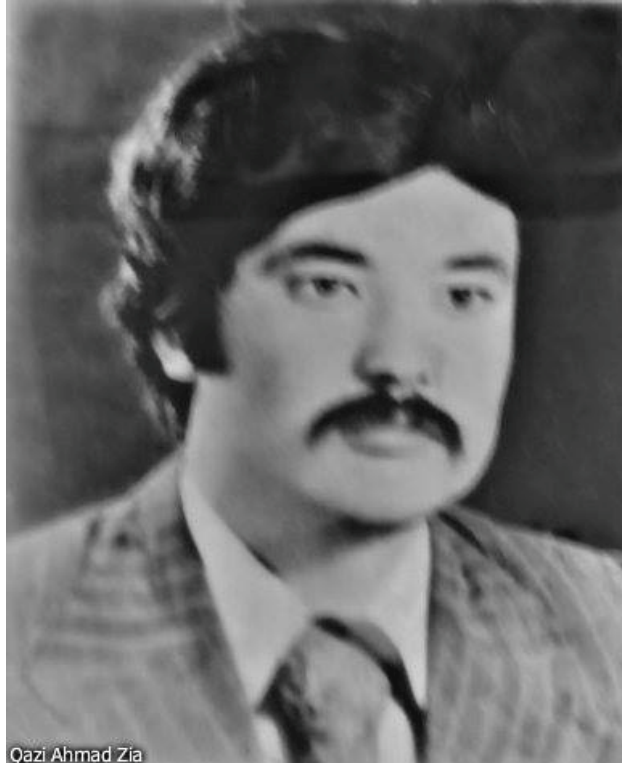
[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Martyrs

جانیازان

نذیر دلسوز  
۱۷ اپریل ۲۰۱۴

## یادی از یک کمونیست



Qazi Ahmad Zia

قاضی احمد ضیاء ، افتخار بلند ملیت هزاره

به همین تازگی ها یک تن از رزمندگان مربوط به طیف چپ انقلابی (اخگر جاویدان) نوشته نقل شده از جلد دوم خاطرات زندان کبیر توخی در باره قاضی احمد ضیاء (یکی از کمونیست های نستوه و جاویدان شده سازمان آزادیبخش مردم افغانستان – ساما) را که چندی پیش در همین صفحه درج و نشر شده باز هم نشر نمود، این قلم تقاضای عکس آن زنده یاد را از دوستان و رفیق ها نموده بودم ؛ لطف بسیار نموده عکس آن زنده یاد را نیز برایم فرستاد .

اینک سیمای نجیب (قاضی احمد ضیاء) این مبارز نستوه و اسطوره مقاومت تقدیم تان باد!

جا دارد که به یاد این فرزند صدیق و شجاع ملیت هزاره (درواقعیت امر فرزند راستین مردم افغانستان) بار دیگر آن متن بازتاب داده شده را در همین صفحه با هم یکجا بخوانیم :

## « ۱۲ - قاضی احمد ضیاء ، افتخار بلند ملیت هزاره »

« بر طبق احصائیه و آمار تخمینی - مقرون به حقیقت - شمار کشتار دسته جمعی زندانیان در ۱۷ سنبله سال ۱۳۶۱ فقط و فقط از دو اتاق "بلاک ۳" (نه مجموع اتاق های آن بلاک) ، به بالا تر از ۱۲۰ تن زندانی می رسید . رقم اصلی و یا تخمینی از سایر اتاق های "بلاک ۳" و بلاک های ۲ و ۵ و ۶ و "بلاک ۴" [هرچند "بلاک ۴" به زندانیان جنائی اختصاص داشت ؛ مگر برخی از اعدامی ها را در آن بلاک نیز نگهداری می کردند] تا کنون به دست نیامده است .

مدتی از این کشتار دسته جمعی و فاجعه انسانی سپری نشده بود که این خبر در پنجره چپ پیچید : سیه کاران ساطور به دست خاد عامدانه پدر پیری را در مسیر عبور کاروان اعدامی های "بلاک ۳" که پسر جوانش جزو آن کاروان مرگ بود ؛ قرار دادند . این نوعی دیگر از قساوت و بیرحمی بود که در طول تاریخ زندان پلچرخه شاید به ندرت به وقوع پیوسته باشد (بیرحمی به طاقت N) . من این پیر مرد پیشه ور ، شریف و زحمت کش را دیده بودم . به خاطرم نیست که این مرد نجیب را در کدام بلاک ، در هنگام رفت و آمد زندانیان دو اتاق برای تفریح و یا در کانتین دیده بودم . به هر رو ، در آن هنگام یکی از رفقاء بعد از جور بخیری با آن پیر مرد ، چنین گفت:

"رفیق توخی ایشان پدر قاضی صاحب ضیاء است " . این مرد ، قدی نسبتاً کوتاه داشت ؛ اما غیرتش به بلندای کوه های محل تولدش بود . تار های سپید موی بر صورت متبسمش احترام برانگیز می نمود و هر زندانی دلش می خواست ویرا در آغوشش بکشد . با حرارت وی را به آغوش کشیدم . چهره پر درد و رنجش را به گرمی بوسیدم . بعد از بغل کشی گفتم : " شما پدر همه ما هستید . ما به وجود شما افتخار می کنیم که در مبارزه در پهلوی پسر قهرمان تان قرار گرفته اید " . این مرد والا همت که دچار هیجان شده بود ؛ با متانت و محبت یک رزمنده پیر ، اظهار داشت : " خدا همه شماره حفظ کنه برای کل تان دعا می کنم . همه تان را مثل ضیاء جان دوست دارم ... " . سایر جملاتی راکه بین ما رد و بدل شد ، به خاطر ندارم .

من از دومتري داغ های شکنجه وحشیانه جلادان خاد را در قسمت های از بدن پولادین پسرش دیده بودم [در همین لحظه که این سرب مذاب ، این سطر های آتشین را در قالبی به نام صفحه کمپیوتر شکل می دهم ، تداعی شکنجه های این تهمتن (قاضی ضیاء) مرا و او می دارد تا آن صحنه را ، و آن لحظه های بعد از شکنجه را که وی به سان سایر همزمانش ؛ مجید ها و بهمن ها در همین زندان تحمل کرده بود ، هرچه زودتر ترسیم نمایم . دریغا ! که متن کنونی از من می طلبد که آن همه را در بخشهای دیگر به تصویر بکشم و جریانات خونبار آن را در معرض دید خوانندگان قرار بدهم ؛ بناچار می گزارمش به بخشهای مربوط به تحقیق و شکنجه که ما هر کدام در صلاح خانه های خاد صدارت دیده بودیم] . اینبار هم که زمان برداشتن جسم و جان - این مبارز نستوه - از جهان هستی ، از جهانی که سرمایه سالاران بر آن خدائی می کنند ، رسیده بود ؛ همچنان باید شدید ترین نوع دیگری از شکنجه را تحمل نماید . دیدن زجر یک پدر پیر ، آنگاهی که پسر جوانش را - که هزاران بار بیشتر از جان دوستش دارد - جلادان خاد به طرف کشتارگاه روس ببرند ، کوهواره این زجر پدرپیر را پسر جوان تا قتلگاه ، چسان تحمل خواهد کرد . این چه تاریخ است که برای هزارمین بار ، باز هم دست از سر مردان میدان بر نمی دارد و آنان را در معرض بی رحمانه ترین آزمون ها قرار می دهد!؟

به وضاحت می توان ابراز داشت که مجموع شکنجه هائی که رفیق قاضی ضیاء در دوران تحقیق دیده بود ، با دیدن زجر پدر پیرش در هنگام عبور دشمن کوبش به طرف ذبحگاه ، هزاران بار بیشتر بود . این مبارز اسطوره ساز

جنگ مقاومت ، این افتخار بلند ملیت هزاره ، و آن پدر رزمنده ، آن پیرمرد کهنسال ، هر دو ، نگذاشتند که انعکاس درد و داغ بیان ناپذیر جدائی ابدی در سیمای نجیب شان ظاهر گردد ، و دشمن نانجیب ، از تماشای آن شاد شود ، و به اوج لذت سادستیک برسد . « [ صفحه ۴۵ - جلد - دوم - خاطرات زندان پلچرخی ]

دلسوز ۳۰ دسمبر ۲۰۱۳ - یاد این اسطوره مبارزه و مقاومت گرامی باد ! تا کنون عکسی از این کمونیست دستیاب نشده امید رفاء و دوستان اگر فوتوی این مبارز را داشته باشند لطف نمود در همین فیسبوک و یا در کدام رسانه دیگر غرض چاپ ارسال نمایند.

دلسوز ( ۱۷ اپریل ۲۰۱۴ )